

فرودگاه، لطفا!

داستان‌های مینی مال

پیام ابراهیمی

نشر پایان

۱۳۹۰

سرشناسه: ابراهیمی، پیام، ۱۳۶۷ -
عنوان و نام پدیدآور: فرودگاه، لطفا! : داستان‌های مینی مال / پیام ابراهیمی
مشخصات نشر: تهران: پایان ، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری: ۵۶ ص؛ ۱۲×۱۷ س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۴۲-۱۵-۲
وضعیت فهرست نویسی: فیا
یادداشت: گروه سنی: ب، ج.
موضوع: داستان‌های کوتاه
رده بندی دیویی: ۸۰۸/۸۳۱ الف ۱۳۶۱۳۹۰
شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۰۱۰۷۵

نشر پایان

فرودگاه، لطفا!

داستان‌های مینی مال

پیام ابراهیمی

ناشر: پایان

تلفن: ۰۲۱۲۲۵۰۶۲۰۷

چاپ اول: زمستان ۱۳۹۰

چاپ: فرسیما

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۴۲-۱۵-۲

حق چاپ برای نشر پایان محفوظ است

www.payanpub.com

E.mail: payan1379@yahoo.com

مقدمه

مقدمه، دقیقاً همان بخش از کتاب است که من هیچ وقت آن را نمی خوانم؛ و حالا نشستم و دارم مقدمه ای می نویسم که فکر می کنم قرار است آن را نخوانند و برای همین مقدمه ای که احتمالاً قرار است خوانده نشود چهار- پنج روزی است در اتاق نشستم و عزا گرفتم و چهار- پنج روز برای من یعنی خیلی. خیلی، از این رو که تمام مجموعه در پیش رو، آذر ماه ۸۷ تقریباً در سه روز نوشته شد. مجموعه ای که یک سال بعد و در دی ماه ۸۸ بی هیچ دلیلی تصمیم به چاپ آن گرفتم و با تغییراتی در آن - از نگاه خودم - آماده چاپ شد و دو سال بعد - یعنی سه سال بعد از نگارش - سرانجام به چاپ رسید.

بیشتر نویسندگانی را که دوست دارم اغلب تحت تاثیر یک سری اتفاقات بزرگی نویسنده شده‌اند و یا آثارشان تحت تاثیر آن اتفاق بوده. جنگ جهانی، فقر، طرد شدن از سوی اطرافیان، بیماری، سفری عجیب و غریب، درگیری‌های حزبی و سیاسی و ... و این‌ها دقیقاً تمام چیزهایی هستند که زندگی من از آن‌ها خالی‌ست. نزدیک‌ترین جنگ‌هایی که اتفاق افتاده در کشورهای همسایه بوده که حتی با چشم مسلح هم قابل رویت نبوده‌اند و تا جایی که با چشم مسلح پیدااست نه بیماری روانی خاصی دارم و نه همسری که بخواهد مرا ترک کند و نان هم که تا حالا در سفره دیده شده و امید است بعد از این هم با چشم غیرمسلح دیده شود و حزب بازی هم که کار بازی نیست و اهل خودش را دارد. با این حساب می‌شود حدس زد با توجه به این‌که در زندگی با هیچ اتفاق بزرگ، تاثیرگذار یا هیجان‌انگیزی از نزدیک برخورد نکرده‌ام، مجموعه در پیش رو که تمام داستان‌های آن واقعی است - و یا بهتر است بگویم ریشه در واقعیت دارد - خیلی حاوی اتفاقات خاص و

عجیب و غریب نباشد و بیشتر چیزهایی که می‌خوانید اتفاقاتی‌ست احتمالاً معمولی و ساده که همه ما هر روزه با آن‌ها مواجه می‌شویم. بزرگ‌ترین اتفاق این مجموعه شاید خود مجموعه است برای خودم تا اگر مجالی بود انگیزه‌ای باشد برای یک آغاز، و مواجه شدن با نقدها و نظرات عاملی باشد برای پیشرفت و در نهایت شاید رسیدن به آن‌جا که در این بی‌اتفاقی‌ها و روزمرگی‌های کسل‌کننده از هیچ بتوان به داستان رسید و شاید با همین داستان از هیچ آمده به جنگ خود هیچ رفت.

در پایان تشکر می‌کنم نه از یک یا چند نفر که از تمام افرادی که از بدو تولد تا به امروز - حتی - اندک تاثیری بر زندگی‌ام گذاشتند. خانواده‌ام، معلمی که نوشتن را از او آموختم، احمد اکبرپور که داستان نویسی را با او آغاز کردم، دوستان همیشه همراهم که این روزها تعداد خیلی کمی‌شان را می‌شود با یک سفر درون شهری یا درون کشوری دید، پسران فال فروش، دختران کل فروش، دزدان توی مترو، نیروی انتظامی تهران بزرگ، پیرمردان توی اتوبوس، مغزهای فرار کرده، مغزهای فرار

نکرده، مغزهای در حال فرار، کاوه منادی که یادم داد
نگاه کنم و بنویسم، مردان و زنان توی تلویزیون، محمد
صادقی که در ادامه لطفهای همیشگی اش این بار هم
پلی شد بین من و نشر پایان و بزرگواران نشر پایان که
در این دورانی که جوان بودن و گمنام بودن برای
نویسندگان - اگر نویسنده باشم - دو گناه نابخشودنی
است. گناهان من را نادیده گرفتند و به من اعتماد کردند
و همه و همه کسانی که ذره‌ای در زندگی من تاثیر
گذاشته‌اند.